

تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در رمان «سمفونی

مردگان»

سهیلا شیخلو* - حمیدرضا رستمی اردستانی** - اسماعیل آنر***

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

به کار بردن عناصر و مضامین اسطوره‌ای - کهن‌الگویی، یکی از مفاهیم و مؤلفه‌های موجود در رمان‌های فارسی است. در این مقاله کوشش شده است با رویکرد توصیفی - تحلیلی، مؤلفه‌های اسطوره‌ای در رمان سمفونی مردگان اثر عباس معروفی بررسی شود. کاربرد اسطوره در رمان حاضر ممکن است با قصد قبلی نویسنده و یا با توجه به کهن‌الگوهای نخستین بشر، به صورت غیرارادی در رمان آورده شده باشد که نشان‌گر آگاهی نویسنده از اسطوره‌ها و نمادهای ایران و جهان، فرهنگ دینی، ملی و قومی است. صرف نظر از درون‌مایه اصلی رمان که قتل و برادرکشی است و با اسطوره هابیل و قابیل پرورانده شده، معروفی برای درک رمان خود از اسطوره‌های مختلفی استفاده کرده است که آن‌ها را می‌توان به سه دسته اساطیر شاهنامه‌ای (سیاوش، ایرج، بیژن و منیژه و...)، حیوانات اساطیری (ققنوس، کلاغ، گرگ، پروانه، ماهی) و مفاهیم اسطوره‌ای (آفرینش، دوگانه‌نگری، پالایش، ماندالا، گیاه‌پیکری و...) تقسیم کرد. نظر به گسترده و وسیع بودن این مفاهیم، در این پژوهش، تنها به مفاهیمی که در پژوهش‌های دیگر، کمتر به آن‌ها پرداخته شده است، توجه می‌شود.

کلیدواژه: نقد اسطوره‌ای، نقد کهن‌الگویی، رمان، سمفونی مردگان، عباس معروفی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۰۲

*Email: s.sheykhlou@icloud.com

**Email: H_ardestani_r@yahoo.com (نویسنده مسئول)

***Email: drazar.ir@gmail.com

این مقاله برگرفته از رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی علوم و تحقیقات است.

مقدمه

بیشترین تعاریفی که محققان از اسطوره ارائه داده‌اند با این عبارت آغاز می‌شود: «اسطوره، روایتی است که...»؛ در نتیجه اگر طرف دیگر قضیه؛ یعنی منظومه‌های داستانی را هم در نظر بگیریم، این دو در واقع دو شکل از یک قالب هستند. هنگامی که از روایت سخن می‌گوییم؛ یعنی با متنی روبه‌رو هستیم که دست‌کم دارای یک بُعد ادبی است. «جنبه دیگر اسطوره به مثابه ادبیات، تمرکز بر یک خط سیر مشترک داستانی است... تایلور^۱ و فریزر^۲ بر این باورند که اسطوره، تبیینی علی از حوادثی است که غالباً به طور تصادفی، صورتی از داستان به خود می‌گیرد.» (سگال ۱۳۸۹: ۱۴۵) نویسندگان آثار داستانی به‌ویژه رمان‌های مدرن، با بهره‌گیری از فرهنگ غنی باستانی و مؤلفه‌های اسطوره‌ای، سعی در ایجاد قوت و استحکام در این گونه ادبی را داشته‌اند.

عباس معروفی یکی از نویسندگانی است که با استفاده از مفاهیم اسطوره‌ای و کهن‌الگویی سعی در غنی‌تر کردن ساختار و محتوای آثار خود دارد. معروفی، علاوه بر اسطوره‌هایبیل و قابیل، داستان مسیح(ع) و یوسف(ع)، از اسطوره‌های شاهنامه‌ای و دیگر ملل نیز در داستان‌های خود بهره برده است. کشف اسطوره‌ها در هر اثر ادبی، سطح اثر را از روساخت و بومی بودن به سمت ژرف‌ساخت و جهانی شدن می‌کشاند. بیرون کشیدن اسطوره‌ها از دل داستان‌ها و رمان‌های عباس معروفی، نقب‌زدن به ژرفنای این اثر ادبی است. با استناد به این رویکرد، نگارنده سعی دارد با تحلیل رمان *سمفونی مردگان* اثر این نویسنده، به کاوش در ژرفنای مفاهیم و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای این اثر که نویسنده خودآگاه و ناخودآگاه به آن‌ها اشاره کرده است، بپردازد.

1. Edward Burnett Tylor

2. James George Frazer

اهمیت و ضرورت پژوهش

بسیاری از نقدهای اسطوره‌شناختی که برای نویسندگان معاصر نوشته شده‌اند، حول آثاری از صادق هدایت، ابوتراب خسروی، غزاله علیزاده، غلامحسین ساعدی، شهرنوش پارسی‌پور، رضا براهنی، اسماعیل فصیح و محمد محمدعلی و عده معدودی از نویسندگان حوزه رئالیسم جادویی و سورئال می‌چرخد. این پژوهش، پیشگام در ارائه معنای ثانویه و ژرف‌ساخت‌های خودآگاه و ناخودآگاه اسطوره‌ای به کار رفته در رمان سمفونی مردگان اثر عباس معروفی است. همچنین بازتاب برخی مفاهیم اسطوره‌ای در این رمان را به نمایش می‌گذارد. نقد اسطوره‌شناختی و همچنین پی‌جویی برخی از عناصر و مفاهیم اسطوره‌ای در آثاری مانند رمان سمفونی مردگان که به نظر می‌رسد تاکنون از چشم محققان مغفول مانده، از اهداف آرمانی و کلی پژوهش حاضر است. بیرون کشیدن این عناصر و مفاهیم اسطوره‌ای راهی برای درک، دریافت و پیوند عمیق با این اثر است و از آنجا که اغلب آثار عباس معروفی متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی ایران است، هدف ویژه این پژوهش، نشان دادن پیوند نثر نوین امروز و دغدغه‌های انسانی با مفاهیم باستانی اسطوره‌ها و در موارد معدودی با کهن‌الگوهاست.

روش و سؤال پژوهش

پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و به شیوه جمع‌آوری داده‌ها به شکل کتابخانه‌ای و با استفاده از یادداشت‌برداری در جست‌وجوی پاسخ به پرسش‌های ذیل است:

۱. آیا معرفی به طور مشخص از اسطوره‌های شاهنامه و دیگر داستان‌های اسطوره‌ای بهره برده است؟
۲. میزان این تأثیر در چه حد بوده است؟
۳. آیا این تأثیرپذیری تنها در زیرساخت اثر صورت گرفته است و یا در لایه‌های سطحی آن نیز نمود دارد؟ همچنین نگارنده در این پژوهش به دنبال بررسی جایگاه مؤلفه‌های اسطوره‌ای در *رمان سمفونی مردگان* است و برای این منظور از جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها استفاده کرده است.

پیشینه پژوهش

اولین و مهمترین اثری که به بررسی مؤلفه‌های اساطیری در *رمان سمفونی مردگان* پرداخته، *ازل تا ابد: درون‌کاوی رمان سمفونی مردگان* اثر ارزشمند الهام یکتا (۱۳۸۴) است که در نگارش مقاله حاضر نیز از آن استفاده شده است. به جز کتاب فوق در مقاله‌هایی نیز به کارکرد اسطوره در این *رمان* پرداخته شده است، مانند:

رنجبر و ثنایی مقدم (۱۳۹۰)، در مقاله «نقش اسطوره‌ها و افسانه‌ها در آثار عباس معروفی» به بررسی اسطوره و مفاهیم آن در آثار عباس معروفی پرداخته‌اند. منتقدان، معروفی را یکی از رمان‌نویسانی می‌دانند که با آشنایی با ادبیات کهن و اسطوره‌های ملی و جهانی سعی در ایجاد ارتباط بین نسل‌های مختلف دارد. آن‌ها اسطوره و افسانه‌های نهفته در *رمان‌های* معروفی را به عنوان داستان‌جایی در نظر می‌گیرند و آن‌ها را موازی با پیرنگ اصلی ارزیابی می‌کنند. سلجوقی و صلاحی (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی تطبیقی داستان‌های هابیل و قابیل با داستان *سمفونی مردگان*» با استفاده از داستان‌های هابیل و قابیل و نشانه‌های حسادت در شخصیت اورهان به تحلیل و تطبیق هر دو روایت پرداخته‌اند. هاشمیان و

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ - تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در... / ۲۵۳

دهقان‌پور (۱۳۸۹)، در مقاله «بازتاب اسطوره هابیل و قابیل در برخی از رمان‌های ادبیات ایران و جهان» گریزی به رمان *سمفونی مردگان* و داستان برادرکشی داشته‌اند. اظهري و صلاحی مقدم (۱۳۹۱)، در مقاله «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های رمان *سمفونی مردگان*، براساس آموزه‌های زیگموند فروید و شاگردانش» به بررسی و تحلیل روان‌کاوانه شخصیت اورهان و آیدین براساس نظریه‌های عقده حقارت و تأثیر غریزه جنسی در منش فرد، پرداخته‌اند. این بررسی از آن جهت که برگرفته از برخی کهن‌الگوهاست، می‌تواند در نگارش و فهم این مقاله، راه‌گشا باشد.

با اشاره به مقالات مذکور، می‌توان گفت که تاکنون کمتر محققی به اسطوره‌های *شاهنامه‌ای* و غیر *شاهنامه‌ای* در رمان *سمفونی مردگان* با رویکرد نقد اسطوره‌ای - کهن‌الگویی به طور مستقل پرداخته است.

بحث و بررسی

اسطوره‌های شاهنامه‌ای

الف) سیاوش و سودابه: در *سمفونی مردگان*، شخصیت آیدین شباهت و نزدیکی زیادی با سیاوش دارد. در جای‌جای رمان، از زیبایی و حیا و نجابت و دانایی آیدین سخن می‌رود. او نیز مانند سیاوش به قدری زیباست که زنان و دختران زیادی چشم به او دارند: «یک روز کت و شلوار یشمی خوش‌دوختی تنش می‌کرد، کراوات می‌زد، با صورت اصلاح‌شده و سیل یکی در میان. مادر با لذت نگاهش می‌کرد، لبخندی می‌زد و می‌گفت: آدم حظ می‌کند.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۸)

در شاهنامه نیز زیبایی سیاوش، مهم‌ترین علت عشق سودابه به اوست:

چو سوداوه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید
(فردوسی ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۱۱)

آیدین با وجود زیبایی ظاهری به زنان بی‌توجه است و این بی‌توجهی در صفحات رمان به تکرار و وضوح دیده می‌شود: «آیدین در عوالم دیگری سیر می‌کرد. به نظر می‌آمد با جوان‌های هم‌سن و سال خودش متفاوت است. هرچه کم‌تر به دیگران توجه می‌کرد، بیش‌تر دنبالش بودند.» (معروفی ۱۳۸۸: ۱۵۸) مادر آیدین که از بی‌میلی پسرش به زنان متعجب است، زن بیوه‌ای به نام فروزان را مأمور می‌کند تا آیدین را امتحان کند: «برای همین فروزان فرصت پیدا کرد که به آیدین نزدیک شود، به اتاقش راه پیدا کند، باهاش حرف بزند و او را به خانه‌اش دعوت کند.» (همان: ۱۵۸)

در داستان سیاوش نیز، سودابه به بهانه نشان دادن دختران به سیاوش، قصد دارد نیت واقعی خود را که همان اظهار عشق به اوست عملی سازد:

من اینک به پیش تو استاده‌ام تن و جانِ روشن ترا داده‌ام
ز من هر چه خواهی، همه کام تو برآید، نیچم سر از دام تو
سرش تنگ بگرفت و یک بوسِ چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک
(فردوسی ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۲۱)

اما سیاوش تن در نمی‌دهد و در این کشاکش جز تکه پیراهنی از او چیزی در دست سودابه نمی‌ماند:

یکی شاد کن در نهانی مرا ببخشای روز جوانی مرا
بزد دست و جامه بدرید پاک به ناخن دو رخ را همی کرد چاک
(همان: ۲۲۴-۲۲۳)

در رمان *سمفونی مردگان* نیز فروزان با نیت نزدیک شدن به آیدین، نقشی سودابه‌گون دارد: «همان تابستان، وقتی آیدین وارد اتاق او شده بود، فروزان در را بسته بود و او را همان کنار در به دیوار چسبانده بود و با لرزشی شبیه تشنج، با حالتی تب‌گونه، پیراهن آیدین را به تنش جر داده بود و گفته بود: تو پیش من نمی‌آیی؟ و مثل مار بهش پیچیده بود.» (معروفی ۱۳۸۸: ۱۵۹-۱۵۸)

آتش در داستان سیاوش برای آزمون پاکی اوست:

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ ————— تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در... / ۲۵۵

مگر کاتش تیز پیدا کند گنه‌کرده را زود رسوا کند
(فردوسی ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۳۳)

اما در رمان *سمفونی مردگان*، آتش، تمامی نوشته‌ها و کتاب‌های آیدین را نابود می‌کند: «بوی سوختگی می‌آمد. بوی دود می‌آمد و آیدین انگار که می‌داند چه اتفاقی افتاده، با خونسردی تمام به حیاط رفت، به دخمه نزدیک شد و در برابر آن سیاهی احساس کرد بی‌وزن شده است. نمی‌توانست باور کند و از خشم به خود می‌لرزید. از پله‌های زیرزمین پایین رفت. آنجا فقط سیاهی و نیستی بود.» (معروفی ۱۳۸۸: ۱۷۴)

به علاوه، خواب مادر آیدین، به آزمون آتش برای پاکی سیاوش بسیار شباهت دارد. در این خواب، آیدین و فروزان در میان شعله‌ها سرگرم شستن خود هستند: «شبی خواب دید که در یک آتش‌سوزی، آیدین و فروزان در میان شعله‌ها خود را می‌شویند.» (همان: ۱۶۰)

در *سمفونی مردگان*، پس از به آتش کشیدن اتاق و کتاب‌های آیدین، توسط پدر و اورهان، آیدین تحمل ماندن در خانه را ندارد، بنابراین خانه را ترک می‌کند و در کارخانهٔ چوب‌بری رام‌اسبی متعلق به گالوست میرزایان مشغول به کار می‌شود؛ شب‌ها هم همانجا می‌ماند و تصمیم دارد با جمع‌آوری پول برای تحصیل به تهران برود، اما پدرش از طریق ایاز و چند امنیه، به سراغ او می‌رود. آقای میرزایان او را مخفی می‌کند و او را به خانهٔ برادرش سورن که در کنار کلیسا زندگی می‌کند، می‌برد تا در زیرزمین کلیسا علاوه بر مخفی شدن، قاب عکس بسازد و امرار معاش کند. در همانجاست که با سورمه، دختر سورن میرزایان، آشنا می‌شود و ازدواج می‌کند. پناه بردن آیدین به زیرزمین کلیسا، یادآور پناه بردن سیاوش به توران زمین است. با این تفاوت که خانوادهٔ میرزایان به طور کامل از آیدین حمایت می‌کنند، برعکس گرسیوز که با حسادت خویش باعث کشته شدن سیاوش می‌شود. ازدواج آیدین با سورمه، دختر ارمنی نیز با مسئلهٔ برون‌همسری سیاوش تطبیق می‌کند.

از ازدواج آیدین با سورمه، دختری با نام المیرا به دنیا می‌آید که این موضوع نزدیکی و تشابه دیگر داستان با اسطوره سیاوش است، سیاوش نیز از فرنگیس فرزندی با نام کیخسرو به یادگار می‌گذارد، اما معروفی در این بخش رمان نیز دگردیسی کرده است. در اصل داستان، کاووس و ایرانیان از وجود کیخسرو استقبال می‌کنند و در پی پیدا کردن و بازگرداندن او به ایران هستند، اما اورهان به خاطر ترس از تصاحب سهم الارث توسط این دختر؛ یعنی فرزند آیدین، تصمیم به کشتن او می‌گیرد.

ب) ایرج: با مقایسه داستان ایرج در شاهنامه و سمفونی مردگان متوجه می‌شویم که در هر دو داستان موضوع اصلی بر سر تقسیم سهم الارث توسط پدر و سهم‌خواهی پسران است. فریدون در دوران پیری کشور را میان سه فرزند خود تقسیم می‌کند، ولی سلم و تور حسادت می‌کنند و از این‌که پدر بهترین قسمت کشور را به پسر کوچک‌تر واگذار کرده است، ناراضی هستند:

چنین بخششی کان جهانجوی کرد همه نزد کهتر پسر روی کرد
(فردوسی ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۱۹)

در سمفونی مردگان نیز پدر وصیت می‌کند همه چیز به تساوی میان آیدین و اورهان تقسیم شود، ولی از نظر اورهان این تقسیم منصفانه نیست، چراکه او زحمت زیادی در مغازه کشیده، و آیدین در همین زمان دنبال تحصیل و خواسته‌های شخصی خودش بوده است: «داد زدم الدنگ، من دوازده سال توی این خراب شده جان کنده‌ام، تو چی می‌فهمی.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۶)

در شاهنامه نیز برادران به تقسیم پدر راضی نمی‌شوند:

دلش گشت غرقه به آز اندرون پُر اندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر که دادش به کهتر پسر تخت زر
(فردوسی ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۰۸)

در سمفونی مردگان نیز اورهان مدام به این فکر است که چگونه آیدین را از سر راه بردارد و کل ثروت پدر را تصاحب کند. در سمفونی مردگان، آیدین برادر بزرگ و مورد مهر و لطف ویژه مادر «آن مادر مهربانی که همه محبتش را شش

دانگ به اسم آیدین انگشت زده بود، حتی یک بار هم نگفت: اورهان من» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۴) و در *شاهنامه* ایرج برادر کوچکتر و مورد لطف و مهر ویژه پدر است. به نظر می‌رسد که در این مورد، معروفی با بهره بردن از ساختار و پیکره‌ای شبیه به *اسطوره شاهنامه‌ای*، اما با جابه جا کردن سوبه‌های تقابل (از کوچکتری به بزرگتری، و پدر به جای مادر) همزمان سعی در واسازی اسطوره و ساختار سلب و سخت آن نیز دارد.

فریدون پیرانه‌سر برای ایرج زاری می‌کند و در *سمفونی مردگان* مادر آیدین بعد از چیزخور شدن و موجی شدن او برایش زاری می‌کند: «داد زد تو بی‌انصافی. اشک‌هاش روی صورت رنگ پریده‌اش سر خورد. گفت: تو به کی رفته‌ای؟ گفت آیدین من کجاست؟ صدایش جر خوردن پارچه را به یاد آدم می‌آورد.» (همان: ۲۰)

وقتی ایرج به پیش برادران می‌رود و اعلام می‌کند که حاضر است از سهم خود بگذرد، تور، سلم را نسبت به این‌که سپاهیان‌شان جذب ایرج شوند، هشدار می‌دهد:

به تور از میان سخن سلم گفت	که یک‌یک سپاه از چه گشتند جفت
که چندان کجا راه بگذاشتند	یکی چشم از ایرج نبرداشتند
سپاه دو کشور چو کردم نگاه	ازین پس جزو را نخوانند شاه

(فردوسی ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۱۸-۱۱۹)

در *سمفونی مردگان* نیز اورهان همیشه به جذابیت و محبوبیت آیدین حسادت می‌کند: «مشتی‌های ما با آنکه می‌دانستند من دوازده سال سابقه دارم اما یک راست می‌رفتند سراغ اخوی. خیال می‌کردند من شاگردم و بدتر، آن زن‌های نکبتی بودند که وقتی قیافه‌اش را می‌دیدند بند دلشان پاره می‌شد با چادر و چاقچور می‌آمدند ولی تا می‌دیدندش رب و روب از یادشان می‌رفت. وامی دادند: حیف از شما که هنوز زن نگرفته‌اید.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۸) به نظر می‌رسد آنچه در دو روایت مورد اهمیت است، نه تنها خود شخص (آیدین یا ایرج) بلکه مجموعه افرادی است که او می‌تواند به خود جذب کند. هر دو داستان نیز با ظلم به برادر

پایان می‌گیرند: برادران ایرج، سر ایرج را از تن جدا می‌کنند و به پیش پدر می‌فرستند و اورهان هم به آیدین مغز چلچله می‌دهد و او را دیوانه می‌کند. از دیگر موارد قابل تطبیق سمفونی مردگان و شاهنامه، می‌توان به ماجرای ماه‌آفرید همسر ایرج اشاره کرد.

ج) ماه‌آفرید: بعد از تقسیم اقلیم فریدون در میان پسران و حسد دو برادر بر ایرج و کشته شدن وی، فریدون کنیزی به نام ماه‌آفرید را در کاخ ایرج یافت که از پسرش باردار بود. از ماه‌آفرید، دختری زاده شد که پس از رسیدن به بلوغ، فریدون وی را به پشنگ، برادرزاده‌اش داد و از آنان منوچهر زاده شد که بسیار شبیه به ایرج بود. (یشت ۱۳۷/۵، ج ۲: فقره ۱۳۱ فروردین‌یشت) فردوسی تنها در چند بیت به ماه‌آفرید، کنیزک محبوب ایرج اشاره می‌کند:

برآمد برین نیز یک چندگاه	شبستان ایرج نگه کرد شاه
یکی خوب‌چهره پرستنده دید	کجا نام او بود ماه‌آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت	قضا را کنیزک ازو بار داشت

(فردوسی ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۲۵)

تنها وظیفه مهم کنیز این است که کودک ایرج را به دنیا آورد تا ادامه‌دهنده نسل فریدون باشد؛ بنابراین به محض به دنیا آمدن کودک کاملاً از روند داستان حذف می‌شود و در مقطعی کوتاه‌تر، ادامه این نقش بر عهده دخترش گذاشته می‌شود.

شاید بتوان گفت تأکید فردوسی بر عبارت «که ایرج برو مهر بسیار داشت» را اشاره به این مطلب دانست که همسر یمّنی ایرج، «سهی»، انتخاب فریدون بوده و این پیوند بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشته است تا عاطفی؛ بنابراین فردوسی، ادامه نسل ایرج را بر عهده زنی می‌گذارد که انتخاب خود ایرج بوده است.

سورمه، در رمان سمفونی مردگان، شباهت زیادی با ماه‌آفرید دارد. رابطه سورمه و آیدین نیز مانند داستان ایرج و ماه‌آفرید، دلیلی جز مهر و عاطفه ندارد. اما در روایت معروفی، سورمه در زندگی آیدین و در داستان حضور پررنگ و نسبتاً طولانی‌تری دارد که نشان از دادن رنگ و رویی به روزتر از اسطوره دارد. سورمه

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ - تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در... / ۲۵۹

نیز مانند ماه‌آفرید سبب ادامه یافتن نسل معشوقش است. تولد المیرا باعث نابودی اورهان می‌شود، هم چنانکه نوۀ ماه‌آفرید و ایرج، تور و سلم را نابود کرد. به نظر نگارنده مقاله، با توجه به شباهت بسیار داستان معروفی و داستان ایرج در شاهنامه (با این تفاوت که نسل آیدین را یک دختر ادامه می‌دهد) می‌توان نتیجه گرفت که معروفی با استفاده از ساختار اسطوره‌ای و جای‌گزین کردن زن در آن ساختار، نگاهی منتقد و اصلاح‌گرا به اسطوره دارد.

د) کاووس: از دیگر شباهت‌های غیر قابل چشم‌پوشی دو داستان، می‌توان به رفتن آیدین به نزد آقای میرزایان و پناه بردن او به زیرزمین کلیسا و داستان کاووس و زندانی شدن او در هاماوران و گرفتار شدن در عشق سودابه اشاره کرد. اما در رمان، داستان دچار دگرگونی و تحول شده و در واقع پدر و عموی سورمه به آیدین پناه می‌دهند.

ه) بیژن و منیژه: قرینۀ بیژن و منیژه در سمفونی مردگان، آیدین و سورملینا هستند. آیدین در مدت زمانی که نزد آقای میرزایان کار می‌کند و با سورمه آشنا می‌شود، با اسطوره بیژن همانند می‌شود. بهترین صحنه در رمان برای اثبات این ادعا آنجاست که هر روز سورملینا (منیژه) به او سر می‌زند زمانی که آیدین (بیژن) در زیرزمین کلیسا - همان چاه تنگ و تاریکی برای فرار از افراسیاب زمانه - گرفتار شده است:

«از سپیده صبح تا شب قاب عکس می‌ساخت، کنده‌کاری می‌کرد، روزنامه یا کتاب می‌خواند و او نیز در تب عشق یک‌طرفه‌ای می‌سوخت. تا غروب از راه برسد، سورمه دریچۀ سقف یا به قول خودش، پوتشکا را بگشاید. او را صدا بزند: آقای آیدین. روزنامه یا کتابی به درون بیندازد و برود. نه حرفی، نه ارتباطی و نه حتی لبخندی.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۰۳-۲۰۲)

در شاهنامه وقتی بیژن در چاه گرفتار می‌شود، منیژه هر روز برایش غذا می‌برد و در چاه می‌اندازد:

چُن از کوه خورشید سر بر زدی	منیژه به هر در همی نان چدی
همی گرد کردی به روز دراز	به سوراخ چاه آوریدی فراز

به بیژن سپردی و بگریستی بدین شوربختی همی زیستی
(فردوسی ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۵)

مخفی شدن اجباری آیدین در زیرزمین کلیسا، همچون زندانی شدن بیژن در چاه، حضور هر شب سورملینا که برای او از دریچه سقف روزنامه می‌اندازد مانند حضور منیژه بر سر چاه بیژن و غذا بردن برای اوست. (رنجبر ۱۳۹۰: ۷) در این تشابه، آیدین در جایگاه بیژن، و سورملینا در نقش منیژه قرار می‌گیرد. سورمه و منیژه هر دو خارجی هستند و زیرزمین کلیسا بی‌شبهت به چاه نیست. همچنین، روزنامه یا کتابی که سورمه برای آیدین می‌برد نقش غذای روحی او را دارد:

«از آن پس آیدین تمام روز را به شوق یک دیدار آنی کار می‌کرد که سورمه شیشه مشجر سقف را می‌گشود و تمامی خستگی آیدین را بر زمین می‌گذاشت. دیداری که انگار دریا را به تلاطم وامی‌داشت، زمان را کند می‌کرد و شور و عشقی پنهانی در دل آیدین می‌پروراند. هفته‌ها و ماه‌ها گذشت و او خانواده‌اش را از یاد برد، شعرهایش را به کلی فراموش کرد و باز لاغر و لاغرتر شد. یک روز کار و در پایان روز، یک لحظه دیدار. دیدار چشم‌هایی به رنگ عسل.» (معروفی ۱۳۸۸: ۱۹۸)

حیوانات اساطیری

در سمفونی مردگان، آیدین بارها، ققنوس‌وار، به آتش کشیده می‌شود. ابتدا پدر با همکاری ایاز، کتاب‌هایش و بار دوم اتاقش را به آتش می‌کشد. اما آیدین هر بار، ققنوس‌وار، پس از به آتش کشیده شدن وسایلش دوباره متولد می‌شود. به علاوه، اورهان روح و روان آیدین را می‌سوزاند و او را موجی و مجنون می‌کند. اما خرد و دانایی آیدین از بین نرفته و به شکل دختری به نام المیرا از سورمه زاده می‌شود: «آتش همه جا را سوزانده بود. علف‌ها داشت می‌سوخت. دود از کله درخت‌ها بلند بود. دختری دامنش را با چوب از سرشاخه‌های سوخته پایین

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ ————— تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در... / ۲۶۱

می‌آورد. گفتم سورمه. گفت منم آیدا. هم سورمه بود هم آیدا.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۷۷)

همچنین آیدا، خواهر دوقلوی آیدین نیز رفتاری آگاهانه و سمبولیک چون ققنوس اسطوره‌ای دارد. اگرچه او خودسوزی می‌کند، (همان: ۳۱۷) اما به هنگام مرگ و خاکستر شدن، ققنوسی دیگر (سهراب) از خود به یادگار می‌گذارد تا راه او را پی بگیرد. در نگاه کلی به این رمان، ایران را نیز می‌توان جلوه‌ای از ققنوس در نظر گرفت. در برهه انتخاب شده، ایران شاهد انواع و اقسام تجاوزها و خیانت‌های داخلی و خارجی است و به کلی نابود شده و می‌سوزد، اما در پایان رمان و با نابودی نیروی شر، اورهان، تولد المیرا می‌تواند نمادی از زندگی و ادامه حیات ققنوس‌وار ایران باشد.

آیدین همچون ماهی از زیر زمین کلیسا، به واسطه یک پنجره، مدام به سمت بالا حرکت می‌کند و با عشق سورمه به اصل خود بازمی‌گردد. آشنایی آیدین با سورمه و باردار شدن سورمه، آغاز دوباره‌ای برای آیدین و زندگی بعد از طوفان نوح و بعد از دیو ملکوس است: «آن وقت باران گرفت و من دیگر تاب نخوردم. روی حوض پر از موج‌های گرد و کوچولو بود و ماهی‌ها بالا می‌جهیدند که حباب باران را ببلعند. گفت: احساس می‌کنم که این باران برای من می‌بارد.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۲۳) در اینجا باران همان سورملیناست که توسط آیدین به نوعی بلعیده می‌شود: «گفت: تو هم به خاطر من قشنگ شده‌ای... اتاق بالا، پشت دری‌های سفید داشت، همه را کنار زدم که بتوانیم باران را تماشا کنیم. گفت: درخت‌ها هم به خاطر من جوانه زده‌اند.» (همان: ۲۲۳) حرکت زندگی آیدین از زیرزمین به سمت اتاق بالا همان حرکت ماهی از پایین به سمت بالاست که منجر به زایش و تجدید حیات می‌شود، درست مثل درختانی که پس از مرگ دوباره حیات یافته و جوانه زده‌اند.

ماهی در اسکاندیناوی نشانه ایزدبانوی عشق و باروری و در بودایی، رهایی از هوس‌ها و تعلقات است. بودا، ماهیگیر انسان است. در اسطوره‌های چینی

باززایی، ماهی مظهر گوشه‌نشینی، آدم تنها یا یتیم، بیوه یا مجرد است. (کوپر^۱ ۱۳۸۰: ۳۲۲) تمامی این معانی با شخصیتی که معروفی از آیدین تصویر می‌کند همخوان است. او در زیر زمین، تنها، مجرد و به امید رستاخیز که همانا عشق به سورمه است زندگی می‌کند. آن‌چنان که سورمه نیز در داستان به عمویش می‌گوید: «وقتی عصرها برایش نامه می‌برم مثل ماهی روی آب دهانش را باز می‌کند.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۳۷) آیدین حتی پیش از رفتن به زیرزمین کلیسا، در خانه پدری نیز تنها و گوشه‌گیر بود؛ کتاب‌هایش تا زمانی که پدرش آن‌ها را سوزاند و او از خانه گریزند، همدمش بودند. حالا او که خانه پدری را برای زیستن ایمن نمی‌دید به زیرزمین کلیسا پناه آورد و تنهاتر از آن شد که بود.

همچنین در فرهنگ نمادها و نشانه‌ها آمده است که گاه مسیح به صورت ماهی نمادپردازی می‌شود. آیدین که از نظر نمادشناسی با ویژگی‌های ماهی منطبق است از نظر منطق داستانی نیز با جمله تکرارشونده «سورمه که او را مسیح می‌خواند» هم‌راستا است.

از آنجا که ماهی در آب می‌زید، گاه در نمادگرایی آب و در ارتباط با غسل تعمید بررسی می‌شود: «یک مسیحی که پس از غسل تعمید دوباره زاده می‌شود با ماهی کوچک مقایسه می‌شود که صورت مسیح دارد.» (شوالیه و گبران ۱۳۸۷: ۱۴۴) آیدین نیز با عشق سورمه انگار غسل تعمید داده می‌شود، از نو زاده می‌شود و قدرت باروری می‌یابد. سورمه همچنین موهای او را کوتاه می‌کند که در بسیاری از فرهنگ‌ها نماد تغییر و بلوغ است؛ «یکی از متمایزترین آداب گذار در اوایل قرون وسطایی رسم کوتاه کردن مو به منظور نشان دادن گذار از خردسالی به دوران جوانی بود.» (کوتس^۲ ۱۹۹۹: ۴۹) پس از این واقعه است که آیدین لقب «مسیح» را از سوی سورمه دریافت می‌کند. «دلم می‌خواست چیزی بهش بگویم که بداند چقدر دوستش دارم. گفتم: تو مسیح منی.» (معروفی ۱۳۸۸: ۸۲۲۷)

همچنین ماهی، نماد منجی و وسیله کشف و شهود و مظهر ویشنو^۱ است که مجموعه علم قدسی بر او آشکار می‌شود. (شوالیه^۲ و گبران^۳ ۱۳۸۵: ۱۴۵) و از همین رو است که آیدین خود را در خواب همانند مسیح می‌بیند که مصلوب شده است: «آن شب آیدین خواب دید که مسیح شده است. با تاج خاری از سر صلیبی بر دوش. او را به بیابانی می‌برند که مصلوب کنند. کسی شلاقش می‌زد و می‌گفت: تندتر، تندتر. و او نمی‌توانست آن صلیب سنگین را حمل کند. پاهاش نا داشت، و انگار قلبش از تپیدن ایستاده بود. آن دورها، زنی که شکل آیدا بود برای او مرثیه می‌خواند و می‌گریست و باد زوزه می‌کشید.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۱۷) این خواب، رؤیای صادقه آیدین است که سرانجام تلخ او را که به دست برادرش رقم می‌خورد، پیش‌گویی می‌کند.

یکی از تصاویری که معروفی با تکرار آن می‌خواهد فضای اسطوره ازل را برادرکشی را بیشتر به یاد بیاورد، صدای کلاغ‌هایی است که از لابه‌لای سطور این رمان شنیده می‌شود. اورهان هرگاه به گورستان می‌رود حضور کلاغ‌ها را گواهی می‌دهد و این ملازمت کلاغ‌ها با اورهان در گورستان اشاره‌ای به قصه‌های بابل و قابیل است: «درخت‌های بی‌برگ گورستان پر از کلاغ بود و کلاغ‌های سیاه خدا گروه‌گروه در لابلای شاخه جوری نشسته بودند که آدم خیال می‌کرد در گورستان تماشاخانه‌ای برپاست.» (معروفی ۱۳۸۸: ۳۱۵)

یکتا، نقش کلاغ در این داستان را نقشی نمادین می‌داند و معتقد است کلاغ که در باور عامیانه نماد خبرچینی است، در سمفونی مردگان، به چشم و گوش حکومت استبدادی تبدیل شده است. کلاغ‌های خبرچین هرجا نشانه‌ای از حیات می‌یابند، با فریاد «برف برف» شان به حاکمان مستبد هشدار می‌دهند که بروند خفقان تحمیل شده بر جامعه را بیشتر کنند. (یکتا ۱۳۸۴: ۱۶۷-۱۶۶) بنابراین در

سمفونی مردگان، کلاغ به جز اینکه روایت برادرکشی قابیل را تداعی می‌کند، رنگی اجتماعی گرفته است و شکلی نمادین دارد.

نقش اسطوره‌ای «پروانه» در این رمان اهمیت بسیاری دارد. بند زیر یکی از مهم‌ترین بخش‌های رمان درباره شخصیت «سورملینا» است و توضیح آن می‌تواند به روشن شدن بخش بزرگی از داستان کمک کند:

«یک روز جلوی کلیسا نشسته بودم به باغچه نگاه می‌کردم. آن روز باغچه‌های حیاط و کلیسا پر از پروانه‌های آبی و زرد بود. آن روز اگر کسی به من می‌گفت که روی کتفم دو بال درآورده‌ام تعجب نمی‌کردم. چون آمادگی‌اش را داشتم که به موجود دیگری تبدیل شوم.» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۲۸)

بسیاری از محققینی که رمان سمفونی مردگان را تحلیل کرده‌اند از مبهم بودن چگونگی مرگ «سورملینا» انتقاد کرده‌اند و بعضی از آن‌ها با توجه به تولد دختری از او به نام «المیرا»، درباره مرگ او گمانه زنی کرده‌اند. تنها دقت و مطالعه تطبیقی این داستان با اسطوره است که علت دقیق مرگ سورمه را مشخص می‌کند. اشاره سورمه به پروانه‌ها در حیاط باغچه و کلیسا و همچنین احساس وجود دوبال روی کتفش، بر این موضوع که خود او در حال استحاله به پروانه است صحه می‌گذارد. پروانه نماد روح زنی است که سر زار رفته است و در رمان معروفی دقیقاً با شخصیت سورمه منطبق می‌شود. پروانه‌ها به عنوان کرم متولد می‌شوند، بال می‌گیرند، پرواز می‌کنند و فرزندان خود را به شکل کرم ترک می‌کنند. سورمه نیز دختر تازه متولدشده خود را ترک کرده است.

پروانه‌ها فرآیندی باورنکردنی به نام دگردیسی را طی می‌کنند و نمادی از تغییر و تحول و حتی مسخ هستند و با وجود عمر کوتاه، زمان لازم برای تولید مثل را دارند. رمان سمفونی مردگان روایتگر مسخ پروانه‌وار سورملینا است که در عمر کوتاه خود فرزندی، المیرا، را به یادگار می‌گذارد. بسیاری از اساطیر در واقع روایت مسخ خدایان یا دیگر موجودات هستند، و فرایند مسخ نقش غیر قابل انکاری در تمامی اسطوره‌های ملل داشته است. «تنها در اساطیر یونان پیر گریمال

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ - تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در... / ۲۶۵

بیش از صد نسخه را ذکر می‌کند» (شوالیه و گریبان ۱۳۸۷: ۲۴۳) شوالیه در ادامه و در تبیین معنای مسخ در اسطوره می‌نویسد: «مسخ باور به وحدت اساسی موجود را آشکار می‌سازد و تأکید بر این دارد که ظاهر ملموس ارزشی ندارد و مگر توهمی زودگذر هیچ نیست.» (همان: ۲۴۴) بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که در رمان معروفی نیز سورملینا، آیدین و المیرا، علیرغم تفاوت‌شان، در واقع هر سه وحدتی اساسی دارند و «خیر» را نمایندگی می‌کنند.

در سمفونی مردگان، اورهان نماد گرگ است و در پایان داستان به گرگ تغییر ماهیت می‌دهد. معروفی برای نشان دادن تغییر ماهیت اورهان و تغییر او به گرگ، گذشته از سابقه اورهان در برخورد با برادر علیش یوسف - که یادآور طرح اسطوره یوسف و برادران است - و نوع نگاه او به بازار که آن را محفل گرگ‌ها می‌داند (معروفی ۱۳۸۸: ۲۹۱) برای به فعلیت رساندن ماهیت اورهان، بیش‌تر از عنصر صدا و تمثیل گرگ‌ها بهره گرفته است. اگر پیش‌تر «برف‌برف» کلاغ‌ها، فضای رمان را آکنده بود، در اواخر رمان، مدام صدای زوزه گرگ‌ها از بیرون و درون اورهان به گوش می‌رسد. ابتدا بر صدای گرگ‌های بیرونی تأکید می‌شود: «هیچ‌کس نبود. فقط صدای زوزه چند گرگ به گوش می‌رسید.» (همان: ۲۸۶) زوزه گرگ‌ها، مدام نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا جایی که این زوزه از درون اورهان می‌جوشد و از گلو حیوانی او بیرون می‌آید: «کجایی، آیدین؟ سوجی. نه. فریاد از ته گلو حیوانی سرگشته بود، انگار از درد ناله می‌کرد و یا زوزه می‌کشید. گرگ‌ها هر دم نزدیک‌تر می‌شدند.» (معروفی ۱۳۸۸: ۳۱۸) به همین دلیل گرگ را نماد و استعاره‌ای از خود اورهان می‌دانند. (اسحاقیان ۱۳۸۷: ۲۰؛ یکتا ۱۳۸۴: ۱۶۳)

مفاهیم اساطیری

الف) آفرینش: در رمان سمفونی مردگان، بافت زمان و مکان تحت تأثیر زیرساخت روایی - اسطوره‌ای اثر قرار گرفته است و ساختار پنج مرحله‌ای

آفرینش در کتاب مقدس در این رمان نیز دیده می‌شود. مرحله اول، آفرینش: برادران در خانه پدر، جابر، به دنیا می‌آیند؛ مرحله دوم، هبوط: برادران و دختر خانواده از خانه و از یکدیگر در شکلی عاطفی و واقعی (ازدواج آیدا) جدا می‌شوند؛ مرحله سوم، تبعید: آیدین با ظلم پدر و برادر، مجبور به ترک خانه می‌شود و اورهان نیز از فرامن خود دور می‌شود؛ مرحله چهارم، رستگاری: آیدین ابتدا به خانه پدری و سپس به آرامگاه ابدی بازمی‌گردد و اورهان به ناخودآگاه به دوران کودکی‌اش بازمی‌گردد؛ مرحله پنجم، تجدید حیات: زندگی آیدین توسط دخترش که از سورمه به یادگار خواهد ماند، ادامه می‌یابد. «می‌دانست (اورهان) که دنیا هیچ‌وقت بی‌حرکت نمی‌ایستد، آیدین پیدایش می‌شود [...] این سوچی (آیدین) بی‌شک یک نقاب است [...] آدم‌ها فقط یک نیمه از عمرشان را زندگی می‌کنند. من مال نیمه اول بودم و او نیمه دوم.» (معروفی ۱۳۸۸: ۹۷)

ب) دوگانه‌نگری (تقابل خیر و شر): نخستین و برجسته‌ترین عنصر اشتراک روایات ایرانی را باید در باور به ثنویت و دوگانگی در مبادی خیر و شر و مبارزه همیشگی این دو و به تعبیر کزازی «ستیز ناسازها» جست که از باورهای دیرین مردم ایران زمین بوده است. (۱۳۸۸: ۱۸۴) به نوشته سرکاراتی هم «مشخصه عمده روایات اساطیری ایران، اعتقاد به دوگانگی و ثنویت است که به انحای مختلف و به صورت تقابل اشخاص، افراد، جای‌ها و ارزش‌های متضاد در سراسر این روایت‌ها مجال تجلی می‌یابد.» (سرکاراتی ۱۳۷۱: ۸۶)

نویسندگان اغلب در آثارشان بر جدال میان خیر و شر تأکید دارند. گاهی این خیر و شر نمود بیرونی دارد و از طریق تحلیل شخصیت‌ها نشان داده می‌شود و گاهی در ذهن و روان شخصیت‌ها جلوه‌گر است. در رمان سمفونی مردگان هر دو صورت دیده می‌شود. هم در گفت‌وگوی بین دو برادر و هم در ذهن و روان هر دو. مادر و پدر هم در این تقابل شرکت دارند. مادر به عنوان طرفدار خیر که همان آیدین است و پدر به عنوان طرفدار شر که اورهان است، ایفای نقش می‌کنند. حال:

«چه پی‌رفت جدال خیر و شر را متأثر از اسطوره جدال خیر و شر در ناخودآگاه جمعی بشر بدانیم، چه آن را به اسطوره قربانی شدن نخستین آفریده پیوند دهیم و یا آن را متأثر از اسطوره گناه نخستین به‌عنوان یکی از آغازین واقعه‌های روایی بشر به شمار آوریم ... این کهن‌الگو در ژرف‌ساخت به صورت جدال خیر و شر در روساخت در قالب قصه‌های جدال نیک و بد و با توسع و اندکی مسامحه در قالب کلیه داستان‌های روایی بشر بروز می‌کند.» (طالبیان ۱۳۸۶: ۱۱۲)

طالبیان در مقاله تحلیل درون‌مایه شاهنامه براساس کهن‌الگوی روایت و جدال خیر و شر، به پنج کارکرد یا خویش‌کاری خیر و شر که در اغلب قصه‌ها وجود دارد، اشاره می‌کند. این پنج کارکرد با رمان سمفونی مردگان نیز سنخیت دارد:

«(۱) نخستین موجود/ انسان/ پادشاه در آرامش و تعادل، زندگی/ حکومت می‌کند؛ (۲) هجوم/ ایجاد مزاحمت عامل شرارت، تعادل را بر هم می‌زند؛ (۳) جدال درمی‌گیرد؛ (۴) در جدال اولیّه عامل شرارت موفقیت به دست می‌آورد؛ (۵) پادشاه/ انسان/ فرد مورد حمله و هجوم/ بر عامل شرارت پیروز می‌شود و تعادل دوباره بازمی‌گردد. شکست عامل شرارت، یعنی کارکرد پنجم، در مجموع چهار کنش را ایجاد می‌کند که در هر قصه یک و گاه دو کنش آن مشاهده می‌شود: الف) نابودی عامل شرارت؛ ب) صلح و بازپذیری عامل شرارت؛ ج) به بند افتادن عامل شرارت؛ د) فرار عامل شرارت.» (همان: ۱۰۷)

در رمان سمفونی مردگان نیز این پنج مرحله وجود دارد. در ابتدا خانواده‌ای آرام وجود دارد که اورهان عامل اصلی مزاحمت در آن است. جدال و درگیری بین اورهان و آیدین اتفاق می‌افتد. در ابتدا اورهان احساس پیروزی می‌کند، اما سرانجام آیدین پیروز میدان است.

به موازات پیرنگ اصلی رمان که بازگویی خاطرات اورهان با برادرش آیدین است، جنگ و غارت و ناامنی ایران به خصوص شهر اردبیل نیز پیرنگ دیگری از این رمان است. این پیرنگ نیز حاکی از تقابل خیر و شر است که نویسندگان ایرانی، از جمله عباس معروفی به آن توجه دارند: «وقتی پدر رادیو را گرفت فهمید که روس‌ها سراسر شمال ایران را قبضه کرده‌اند. یک سر به کاروان‌سرای

آجیل فروش‌ها رفت و یک قفل دیگر به در حجره‌اش زد. آن وقت بود که فهمید وضع نان خراب است.» (معروفی ۱۳۸۸: ۹۸)

اسطوره پالایش: در اساطیر معمولاً خدایان، فرد مورد التفات خود را از وقوع رویدادی عظیم که همان سیل، توفان و یا زمستان است، آگاه می‌کنند و از وی می‌خواهند تا ابزار نجاتی بسازد و خود را از رخداد بزرگ برهاند. ابزار نجات در فرایند پالایش، یک قایق بزرگ یا کشتی است که خدایان نحوه ساختن آن را به فرد مورد نظر می‌آموزند؛ در اساطیر ایرانی از «ور» (دژی زیرزمینی) صحبت شده است. (ر.ک. تفضلی ۱۳۵۴: ۸۰)

«در اساطیر ایرانی و متون اوستایی و پهلوی، عامل پالایش جهان، اهریمن دانسته شده است. نام این دیو یا موجود اهریمنی به صورت «مهرکوشا» از ریشه مرک marc به معنای «مرگ و نابودی» تنها یک بار در یکی از جزوات اوستایی آمده است و در متون فارسی میانه نیز به صورت «ملکوس» و «مرکوس» بیان شده است.» (اوشیدری ۱۳۷۱: ۴۴۳)

نوع تصویری که در رمان سمفونی مردگان از طبیعت ارائه می‌شود در اغلب موارد و صفحات کتاب، سرد، تاریک و بی‌روح است. تصاویر شب، زمستان، برف و یخبندان، کسوف و... مجموعه تیرگی‌هایی هستند که در فضای رمان پراکنده شده‌اند و در مجموع عصر اهریمنی را به تصویر می‌کشند. آنجا که شر به حد اعلا می‌رسد و صحبت از کشتن نماد خیر؛ یعنی «آیدین» به میان می‌آید، شرایط به سمت «پالایش» پیش می‌رود.

از توصیف «ورجمکرد» استنباط می‌شود که این مکان دژی زیرزمینی بوده است. (وکیلی ۱۳۸۹: ۳۹) در رمان سمفونی مردگان، زیرزمین کلیسا دژی است که آیدین به آنجا پناه می‌برد تا فرزندش المیرا، جهان را دوباره بیاراید در حالی که دیو سرما، بیماری، حرص و خشم اورهان، آیدا و پدر بزرگش را نابود کرده است. در واقع، خانواده اورخانی نمودی از کل جهان است که معرفی به واسطه نمایش آن و روایت داستان حادث بر آنها، ایدئولوژی‌اش را درباره جهان بیان می‌کند.

در این خانواده نبرد بین خیر و شر به برهم خوردن نظم می‌انجامد و در نهایت با فرایند پالایش، نموده‌های شر از بین می‌روند و تنها المیرا که زاده خیر است از این خاندان به جای می‌ماند.

منبع و آغازگر تغییر و پالایش در رمان (برف سهمگین)، همان شر است (تصمیم به کشتن آیدین توسط اورهان)، و این پالایش در نهایت به نابودی شر؛ یعنی اورهان می‌انجامد. در پایان رمان، در حین توصیف مرگ اورهان که چندین صفحه به طول می‌انجامد شاهد جنبه دو پهلوئی عناصری هستیم که تا پیش از آن کاملاً شر محسوب می‌شدند؛ برف که از بین برنده هستی بود، پس از مرگ اورهان با صفت «ملایم» عجین و به عنصری دلپذیر بدل و آسمان نیز قشنگ توصیف می‌شود.

ج) ماندالا^۱ (کهن‌الگوی تمامیت و کلیت): در بین تعاریف گفته شده در خصوص ماندالا، دریافتی که یآوری به آن اشاره کرده وضوح بیشتری دارد. وی عقیده دارد که ماندالا اصولاً دایره‌ای است که در چهارگوش مهارشده است و به نحوی بیانگر کلیت و وحدت شخصیت است. یآوری به نقل از یونگ اضافه می‌کند که: «ماندالا در روان‌شناسی یونگ یعنی مرکز یک تمامیت روانی؛ یعنی خود به فردیت رسیده و بخش‌ناپذیر و سرانجام رسیده به همان آگاه رهانده‌ای که کیمیاگران نیز در چهره‌های تاریک رازآمیز جست‌وجو کرده‌اند.» (یآوری ۱۳۷۴: ۱۰۴) ساعت، فواره و گل و گاهی اوقات بعضی اعداد مثل عدد چهار و هفت نیز برایندهایی از این صورت مثالی - کهن‌الگویی هستند.

در سمفونی مردگان، نویسنده آگاهانه در صفحات آغازین رمانش تصویری از یک ساعت از کار افتاده را نشان می‌دهد. ساعتی که قطعاً نماد و نشانه‌ای از ماندالای وجود اورهان است:

«از جلو ساعت‌فروشی و ساعت‌سازی درستکار که رد می‌شد به صرافت افتاد لحظه‌ای بایستد و ویتترین مغازه را ببیند. شاید هزاران بار در طول عمر از آنجا

گذشته بود اما حالا با دقتی خاص به ساعت بزرگ و گرد آقای درستکار نگاه کرد. ساعتی از چوب بلوط، با عقربه‌هایی از چوب توسکا و صفحه برجسته منقوش و شیشه‌ای گرد و محدب که شیشه ویتترین هم بود و بین شیشه و صفحه ساعت همیشه ده دوازده ساعت طاقچه‌ای هم قرار داشت. ساعت بسیار زیبایی بود که سال‌ها پیش آقای درستکار آن را ساخته بود، اما بیش از سی سال می‌شد که از کار افتاده بود» (معروفی ۱۳۸۸: ۱۸)

به تصویر کشیدن ساعت و دایره‌وار بودن آن و این که سال‌هاست از کار افتاده و هم‌چنین اشاره به عدد «سی سال»، می‌تواند نشانه‌ای از سی سال عقده و حقارت اورهان نسبت به آیدین و مادرش باشد که اینک پس از گذشت سالیان دراز، سعی در یکی کردن عقاید و افکارش با فشارهای ناخودآگاه جمعی‌اش؛ یعنی اسطوره برادرکشی داشته باشد. ساعت‌های کوچک و بزرگی که مابین شیشه و ساعت بزرگ بود نیز، نشان از پیش نمونه‌های ازلی‌ای دارد که دنیای درون اورهان را به وضوح نشان می‌دهد.

علاوه بر تصویر ساعت، خورشید نیز نمود و بروز ویژه‌ای در این رمان دارد. خورشیدی که گاه دچار گرفتگی و تاریکی می‌شود و گاه باعث رعب و وحشت همه اعضای خانواده است: «خورشید به قرص خونینی بدل شده بود و غبار سیاه‌رنگی اطرافش را پوشانده بود. آن روز من برای اولین بار وحشت را در اندام پدر دیدم. همه جا در تاریکی فرو رفته بود. و از کوچه هیاهوی وحشتناکی به گوش می‌رسید.» (معروفی ۱۳۸۸: ۵۳)

د) زیرزمین یا حفره؛ رحم مثالی مادر: نمود دیگری که می‌توان از ماندالا دریافت، پناه بردن آیدین به زیرزمین کلیسا است. اینجا می‌تواند یادآور رحم مثالی مادر باشد. جایی که آرامش ابدی با آن تفسیر می‌شود: «هر چه فکر می‌کنم می‌بینم هیچ جا امن نیست. مگر زیرزمین کلیسا. همان جایی که از اول فکرش را کردم.» (همان: ۱۹۵)

علاوه بر به تصویر کشیدن فضای امن زیرزمین کلیسا، عبارتی از آیدین، فرضیه کهن‌الگوی رحم مثالی مادر را نیز محقق می‌سازد: «آیدین گفت: من دنبال خودم

در گذشته‌ها می‌گردم. ما چیزهایی در گذشته داشته‌ایم که حالا نداریم.» (معرفی ۱۳۸۸: ۲۱۱)

ه) **کهن‌الگوی خویشتن^۱**: «خویشتن» یا «خود آرمانی»^۲ در واقع همان شخصیت تکامل‌یافته و برتر هر فرد است که برای رسیدن به آن تلاش می‌کند... تصویر «خویشتن» در ناخودآگاه جمعی معمولاً به شکل شخصیت‌های ایده‌آلی همچون مسیح، پیامبران و رهبران قابل ستایش، ظاهر می‌شود. (فیست^۳ ۱۳۸۴: ۱۳۴ - ۱۳۵) آیدین در داستان نمونه‌ای از خویشتن است. آیدین؛ یعنی «روشن» و گفت‌وگوی زیر که چند بار در طول رمان تکرار می‌شود وجه تسمیه اوست: «پدر پرسید: دنبال چه می‌گردی؟ آیدین گفت: دنبال خودم.» (معرفی ۱۳۸۸: ۷۳)

او به عنوان انسانی که در جست‌وجوی خویشتن است و از زمانه خود پیش‌تر، به هیچ روی نمی‌تواند بپذیرد که راه و شیوه زندگی پدرش را تکرار کند و در نهایت به یک «تخمه فروش» تبدیل شود. (معرفی ۱۳۸۸: ۱۵۵) از این‌رو، او در پی تحصیل و شاعری است. به علاوه در جاهایی از داستان از زبان آیدین به این نکته اشاره شده که وی به دنبال چیزهایی است که در گذشته داشته، ولی آن‌ها را از دست داده است: «آیدین گفت: من دنبال خودم در گذشته‌ها می‌گردم. ما چیزهایی در گذشته داشته‌ایم که حالا نداریم.» (همان: ۲۱۱)

آیدین نمادی از خود آرمانی است و به همین علت خواب مسیح شدنش را می‌بیند. (همان: ۲۱۷) همان‌طور که سورمه او را مانند مسیح می‌بیند. (همان: ۲۱۱) در این راه، حضور سایه (اورهان) و آنیمای آیدین (آیدا) نیز قابل توجه است. آیدین مشکلات فراوانی در این راه پشت سر می‌گذارد. هرگز به سفری که متمایل به انجام آن است (سفر به تهران که به نوعی برای آیدین سفر برای یافتن خود محسوب می‌شود)، قادر نمی‌شود و در پایان نیز بی آنکه با «خویشتن خویش» یگانه شود، به سرگردانی می‌رسد.

پیوند انسان با طبیعت: در رمان *سمفونی مردگان*، گیاهان در ارتباط با مردگان در داستان حضور می‌یابند. با دفن پدر زیر سایه یک چنار جوان، با تأکید بر صفت

«جوان»، حلول روح او در جسمی جوان (اورهان) را خواهیم دید: «قبر پدر سمت راست قبرستان، زیر سایه یک چنار جوان بود.» (معرفی ۳۸۸: ۳۴۵)

در مورد آیدا نیز به نظر می‌رسد همان‌گونه که در زمان حیاتش در آشپزخانه تبعد بوده است، پس از مرگ نیز به گوشه‌ای خلوت تبعد باشد. دوری او از دیگران علاوه بر این که ادامه سیر مخفی کردن او از دید همگان است، نشان‌دهنده سرافکنده‌گی خانواده و خصوصاً پدر از خودسوزی اوست: «قبرش [آیدا] را زیر درخت سروی کردند که خلوت‌تر از جاهای دیگر قبرستان بود.» (همان: ۲۶۳)

پیوند انسان با طبیعت، در سمفونی مردگان، در شخصیت آیدین جلوه یافته است: «احساس می‌کنم این باران برای من می‌بارد.» (همان: ۲۲۳) «درخت‌ها هم به خاطر من جوانه زده‌اند.» (همان: ۲۲۳) چوب، علاوه بر متبادر کردن حضور درخت، چنانکه شوالیه و گربران تصریح می‌کنند نماد صلیب نیز هست: «در آیین کاتولیک چوب اغلب به عنوان مترادف چلیپا و درخت گرفته می‌شود.» (شوالیه و گربران ۱۳۸۷: ۵۲۳) در همین راستا می‌توان علاقه آیدین به چوب را علاوه بر تلاش او برای بازیافتن زندگی و به عبارتی حیاتی جاوید، نشانه عشق او به دختری ارمنی (سورملینا) دانست: «بوی چوب از سروکله‌اش به مشام می‌رسید.» (معرفی ۱۳۸۸: ۱۸۹) «آیدین گفت: از چوب خوشم می‌آید.» (همان: ۱۹۵)

و) **گیاه‌پیکری:** در سمفونی مردگان، موضوع گیاه‌پیکری و اسطوره آدونیس^۱ نقش پررنگی دارد؛ ماجرای ازدواج «آیدین» و «سورمه» با ارجاع به گیاه‌پیکری می‌تواند رمزگشایی شود. ایده اصلی این اسطوره مرگ و رستاخیز آدونیس است که افول طبیعت در هر زمستان و تجدید حیات آن در بهار را بازنمایی می‌کند، (الیاده ۱۳۶۲: ۲۷۱-۲۷۲) و اهمیت آن در بررسی سمفونی مردگان در این است که آفرودیت که عاشق آدونیس بود با دیدن پیکر بی‌جان او آنقدر اشک می‌ریزد که از ترکیب اشکش با خون آدونیس گل شقایق به وجود می‌آید. در جایی از رمان معروفی نیز، آیدین یک گل شقایق به سورمه می‌دهد که وقتی به خانه می‌رسند پرپر می‌شود. به زعم نگارنده، گل شقایقی که در این بخش از داستان بین دو عاشق رد و بدل می‌شود اشاره واضحی به اسطوره آدونیس دارد. این گل در واقع همان

نطفه عشقی است که پس از این المیرا را به وجود می‌آورد. در واقع گل شقایقی که آیدین به سورمه هدیه می‌دهد، همچون آدونس که به زمین حیات می‌بخشد و باعث باروری آن می‌شود و به زاده شدن المیرا می‌انجامد.

از سوی دیگر، با در نظر گرفتن استفاده مؤلف از عناصر گیاهی در نمایش این عشق و ثمره آن؛ یعنی المیرا، می‌توان به تأثیر عمیق اسطوره‌های خدای - گیاهی بر این رمان‌نویس تأکید کرد و ادعا کرد که سورمه نیز هم‌چون «نانا» که با گیاهی بارور شد، با شقایق بارور می‌شود. «زاده شدن آتیس چون بسیاری از قهرمانان، معجزه‌آسا بوده است. مادرش نانا که باکره بود با گذاشتن بادام رسیده‌ای میان سینه‌هایش باردار شد.» (فریزر ۱۳۸۳: ۳۹۷) بر این اساس می‌توان المیرا را آتیس در نظر گرفت که تولد و زندگی‌اش معجزه‌آسا و متفاوت با سایرین بوده است.

پرتقال و نارنج: پیوند زدن پرتقال به نارنج، یادآور قصه دختر نارنج و ترنج است. موسوی و اسپرغم در مقاله نقد اسطوره‌شناسی قصه دختر نارنج و ترنج در رابطه با این باززایی و بی‌مرگی می‌نویسند:

«دختر نارنج و ترنج یا دختری که از درون میوه بیرون می‌آید، نمودی از اسطوره ایزد گیاهی و شهیدشونده است که اعتقاد به آن در مناطق بسیاری از جهان وجود داشته است. جای داشتن دختر در دل میوه‌ها و پیوندش با گیاه و آب، بی‌مرگی و باززایی او، رویدن گیاه از خورش، موهای بلند داشتن و ارتباطش با اسب همگی نشانه‌هایی از این پیوند است.» (۱۳۸۹: ۲۵۲-۲۵۱)

در *سمفونی مردگان*، تصویر پیوند زدن پرتقال به نارنج، می‌تواند باززایی سورملینا را نوید دهد، چنان‌که کشیشی که دختر آیدین را غسل تعمید داده بود به حجره رفته و سراغ آیدین را می‌گیرد:

«سورمه توی رختخواب دراز کشید. گفت به من دست بزن. من ترسیدم بهش دست بزنم. معصیت دارد. جوراب‌هاش را درآورد. مچ پاهاش پیوند خورده است. گفت پرتقال زده‌ام به نارنج. شاید بگیرد شاید نگیرد. پدرم زده است. من فهمیدم که جذام دارد. گفت به من دست بزن. من ترسیدم. گفت با من بخواب. من خیلی ترسیدم. می‌خواستم بزنم زیر گریه. گفت بیا به من دست بزن. گفتم نه. پدرش گفت کجای تو را پیوند بزنم پسر؟ گفتم شماها جذامی هستید. شماها خیلی جذامی هستید... من این زنجیرها را تکان دادم. تکان دادم. گفتم آخر این جوروی؟ با من دست و پا بسته چه کار دارید آخر؟» (معروفی ۱۳۸۸: ۲۷۷-۲۷۶)

به نظر می‌رسد این قسمت از داستان نیز همخوان با اسطوره دختر نارنج و ترنج باشد: «روز دیگر خبر آوردند که ای شاهزاده از غم فراق تو رنگ به رخسار ماه‌بانو نمانده و عنقریب مرغ حیات از حیاطش پرمی‌کشد. بیا و نظری در خاکسترنشینان کن. گفت از نارنج بپرسید چه کنم؟ پرسیدند. نارنج باز شد و آن سیمین ساق بوریاپوش کشتی بر دریای شاهزاده افکند و دلش را برد. ماه‌بانو گفت جستم. چارپای عشق را مرتع سبز لگام زند. این ملک، سیمین ساق را سزد که پادشاهی من سرآمد.» (معروفی ۱۳۸۸: ۳۱)

نام آوردن از نارنج که در آن سیمین ساقی ساکن است، حکایت از عشقی اسطوره‌ای بین آیدین و سورمه دارد.

نتیجه

رمزگشایی بخش‌هایی از رمان *سمفونی مردگان* بدون پیوند دادن آن به مفاهیم و نمادهای اسطوره‌ای غیرممکن به نظر می‌رسد، مثلاً آیدین در این رمان، علی‌رغم آنکه بسیار مدرن می‌نمایاند، اما در واقع زیرساختی اسطوره‌ای دارد. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، شخصیت او بر مبنای ویژگی‌های اسطوره‌ای سیاوش و همچنین ایرج شکل گرفته است. آیدین از نظر بسیاری از ویژگی‌های شخصی‌اش بسیار شبیه سیاوش است، اما در روایت داستانی و آنچه پیش روی او نهاده می‌شود می‌توان او را با ایرج قیاس کرد. از دیگر نمادهای *شاهنامه* عشق بیژن و منیژه است که در قالب عشق آیدین و سورمه ظهور کرده است.

نحوه مرگ سورمه بدون پرداختن به معانی ضمنی و اسطوره‌ای «پروانه» امکان‌پذیر نیست، پروانه نماد روح مرده و در بسیاری از فرهنگ‌ها نماد زنی است که پس از زاییدن از دنیا رفته است و از این طریق با سورمه قابل انطباق است. باروری، زایش، جاودانگی، عقل و دانش و تجدید حیات از معانی نمادین ماهی است که بر نسبت دادن شخصیت آیدین به ماهی صحه می‌گذارد. حضور مداوم

کلاغ‌ها در گورستان، نمادی از مرگ و وجود گرگ در انتهای داستان نیز علاوه بر اشاره به داستان یوسف، به درنده‌خویی اورهان نسبت به برادرش اشاره دارد.

اورهان در کسوت فردی که سرشار از رفتارهای شرگونه است و آیدین برادرش که به عنوان فردی با ویژگی‌های خیرگونه است، تقابل خیر و شر و استفاده از کهن‌الگوی خیر و شر را نشان می‌دهد. هم‌چنین یکی دیگر از مفاهیمی که احتمال می‌رود عباس معروفی به صورت ناخودآگاه به آن پرداخته باشد، کهن‌الگوی تمامیت و کلیت یا (ماندالا) است. از نمادهای ماندالا می‌توان به ساعت، اعداد چهار و هفت، گل و خورشید یا مکان‌های حفره‌مانند، زیرزمین‌ها و شکاف کوه‌ها، اشاره کرد که نماد ساعت و زیرزمین در رمان به کار رفته‌اند.

نشان دادن رفتار آگاهانه و سمبلیک آیدا خواهر دوقلوی آیدین که دعوتی به تولد دوباره (سهراب فرزند آیدا) و بازیافتن هویت واقعی اوست، بدون پیوند دانش به ققنوس بی‌معنا به نظر می‌آید. آیدین نیز از نمودهای دیگر ققنوس در رمان معروفی است؛ بارها توسط نمایندگان شر، که ضد فرهنگ و علم هستند، به انحای گوناگون سوزانده می‌شود، اما نهایتاً از خاکسترش المیرا متولد می‌شود که ظهور او در کالبدی دیگر است و هم‌چون خود او تهدیدی برای نیروهای شر محسوب می‌شود. در نگاه کلی‌تر ایران نیز نوعی ققنوس است که در جنگ جهانی دوم توسط نیروهای خارجی و خائنان داخلی به خاکستر کشیده می‌شود، اما همچنان به حیات ادامه می‌دهد.

در رمان *سمفونی مردگان*، گیاهان در ارتباط با مردگان در داستان حضور می‌یابند. از سویی اشاره به درختی که هرکدام از افراد خانواده زیر آن دفن شده‌اند و از سویی دیگر به کار رفتن درختان متنوع در داستان و نیز علاقه آیدین به چوب و کارکردن او در کارخانه چوب‌بری و بعد کارگاه قاب‌سازی نیز می‌تواند پیوند انسان با طبیعت را اثبات کند.

رمان معروفی را می‌توان، در نگاه کلی نوعی از فرایند پالایش در نظر گرفت که از ابتدا تا انتها روند نابودی اورهان (نماینده شر) را روایت می‌کند که نهایتاً در

برف سهمگین از بین می‌رود. در واقع، رمان معروفی فضایی هم‌چون ملکوس را خلق می‌کند که نهایتاً منجر به از بین رفتن نیروهای شر می‌شود.

کتابنامه

اسحاقیان، جواد. ۱۳۸۷. *از خشم و هیاهو تا سمفونی مردگان*. تهران: هیلا. اظهار، محبوبه و سهیلا صلاحی مقدم. ۱۳۹۱. «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان، براساس آموزه‌های زیگموند فروید و شاگردانش». *ادبیات پارسی معاصر*. س ۲. ش ۲. صص ۱۷-۱.

الیاده، ۱۳۶۲. *چشم‌اندازهای اسطوره*. ترجمه جلال ستاری. چ ۱. تهران: توس. اوشیدری، جهانگیر. ۱۳۷۱. *دانشنامه مزدیسنا (واژه نامه توضیحی آیین زرتشت)*. چ ۱. تهران: مرکز.

تفضلی، احمد. ۱۳۵۴. *مینوی خرد*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. رنجبر، ابراهیم و حسین ثنایی مقدم. ۱۳۹۰. «نقش اسطوره‌ها و افسانه‌ها در آثار عباس معروفی». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*. ش ۱. صص ۶۸-۴۷.

سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۱. *بنیان اساطیری حماسه ملی ایران*. تهران: بنیاد شاهنامه فردوس. سگال، رابرت آلن. ۱۳۸۹. *اسطوره*. ترجمه فریده فرنودفر. چ ۲. تهران: بصیرت. سلجوقی، زهرا و عسگر صلاحی. ۱۳۹۴. «بررسی تطبیقی داستان هایبل و قایبل با داستان سمفونی مردگان». *دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی*. س ۱۰. صص ۷۳۶-۷۳۱.

شوالیه، ژان و آلن گبران. ۱۳۸۷. *فرهنگ نمادها*. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. تهران: جیحون.

طالبیان، یحیی و دیگران. ۱۳۸۶. «جدال خیر و شر؛ درونمایه شاهنامه فردوسی و کهن‌الگوی روایت». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. ش ۳. صص ۱۱۶-۱۰۱.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶. *شاهنامه*. دفتر اول. تصحیح جلال خالقی مطلق. زیر نظر احسان یار شاطر. نیویورک: بنیاد میراث ایران.

_____. ۱۳۶۹. *شاهنامه*. دفتر دوم. تصحیح جلال خالقی مطلق. زیر نظر احسان یار شاطر. نیویورک: بنیاد میراث ایران.

_____. ۱۳۷۱. *شاهنامه*. دفتر سوم. تصحیح جلال خالقی مطلق. زیر نظر احسان یار شاطر. نیویورک: بنیاد میراث ایران.

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ ————— تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در... / ۲۷۷

فریزر، جیمز جرج. ۱۳۸۳. شاخه زرین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
فیست، جس. ۱۳۸۴. نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: روان.
کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۸. رؤیا، حماسه، اسطوره. چ ۵. تهران: مرکز.
کوپر، جی. سی. ۱۳۸۰. فرهنگ مصور نمادهای سنتی. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: فرهنگ
نشر نو.

معروفی، عباس. ۱۳۸۸. سمفونی مردگان. تهران: ققنوس.
موسوی، مصطفی و ثمین اسپرغم. ۱۳۸۹. «نقد اسطوره شناسی قصه «دختر نارنج و ترنج» و
بررسی پیش زمینه‌های فرهنگی کاربرد نارنج، ترنج و انار در این قصه». نقد ادبی. س ۳.
ش ۱۱ و ۱۲. صص ۲۵۵-۲۳۳.

وکیلی، شروین. ۱۳۸۹. اسطوره‌شناسی پهلوانان ایرانی. چ ۱. تهران: پازینه.
هاشمیان، لیلا و پیمان دهقان‌پور. ۱۳۸۹. «بازتاب اسطوره‌های بابل و قابیل در برخی از رمان‌های
ادبیات ایران و جهان». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد
تهران جنوب. س ۶. ش ۲۱. صص ۱۸۳-۲۰۷.

یاوری، حورا. ۱۳۷۴. روان‌کاوی و ادبیات: دو متن، دو انسان. دو جهان. تهران: تاریخ ایران.

یشت‌ها. ۱۳۷۷. ترجمه ابراهیم پورداوود. ج ۲. چ ۱. تهران: اساطیر.

یکتا، الهام. ۱۳۸۴. ازل تا ابد: درون‌کاوی رمان سمفونی مردگان. تهران: ققنوس.

English sources

Coates. Simon. *Scissors or Sword? The Symbolism of a Medieval Haircut*, (5 May 1999). History Today.

References

- Azhari, Mahboube and Soheyla Salahi Moghaddam. (2012/1391SH). "Tahlil-e Ravān-kāvāne Šaxsīyathā-ye Romān-e Samfonī-ye Mordegān, bar asās-e Āmūzehā-ye Sigmund Freudvašāgerdānaš". *Contemporary Persian Literature Quarterly Journal*. Year. 2. No. 2. Pp. 1-17.
- Britannica, T. Editors of Encyclopaedia (2021, May 16). Adonis. Encyclopedia Britannica. <https://www.britannica.com/topic/Adonis-Greek-mythology>
- Chevalier, Jean and Alain Gheerbrant. (2008/ 1387SH). *Farhang-e Nomādhā (Dictionnaire des symbols)*. Tr. by SoudabehFazaeli. Tehran: Jaihoon.
- Cooper, Jean C. (2001/1380SH). *Farhang-e Mosavvar-e Namādhāy-e Sonnatī (An Illustrated Encyclopedia of Traditional Symbols)*. Tr. by Maliheh Karbasian. Tehran: Farhange Nashre No.
- Eshaghian, Javad. (2008/1387SH). *Az XašmvaHayāhūtāSamfonī-ye Mordegān*. Tehran: Hila.
- Feist, Jess. (2005/1384SH). *Nazarīyehā-ye Šaxsīyat (Theories of Personality)*. Tr. by Yahya Seyyed Mohammadi. Tehran: Ravan.
- Ferdowsi, Abul-Qasem. (1987/1366SH). *Šāhnāme*. With the Effort of Jalal Khaleghi Motlagh. Supervised by Ehsan Yarshater. Vol. 1. New York: Iran Heritage Foundation.
- Ibid. (1990/1369SH). Vol. 2.
- Ibid. (1992/1371SH). Vol. 3.
- Frazer, James. (2004/1383SH). *Šāxe-ye Zarrīn (The Golden Bough)*. Tr. by Kazem Firouzmand. Tehran: Agah.
- Hashemian, Leila and Peyman Dehghanpour. (2010/1389SH). "Bāztāb-e Ostūre-ye HābīlvaQābīldarBarxīāzRomānhā-ye Adabiyāt-e ĪrānvaJahān". *Mytho-Mystic Literature Quarterly Journal*. Year 6. No. 21. Pp. 183-207.
- Kazzazi, Mir Jaleddin. (2009/1388SH). *Ro 'yā, Hamāse, Ostūre*. 5th ed. Tehran: Markaz.
- Maroufi, Abbas. (2009/1388SH). *Samfonī-ye Mordegān*. Tehran: Qoqnoos.
- Mousavi, Mostafa & Samin Espargham. (2009/1389). Naqd-e Ostūre-šenāsi-ye Qesse. Year. 3. No. 11, 12. Pp. 233-255.
- Oshidari, Jahangir. (1992/1371SH). *Daneš-nāme-ye Mazdīsna*. First ed. Tehran: Markaz.
- Ranjbar, Ebrahim and Hossein Sanaei Moghaddam. (2012/1391SH). "Naqš-e OstūrehāvaAfsānehādarĀsār-e Abbas Maroufi". *Pažūhešhā-ye Naqd-e AdabīvaSabk-šenāsī*. No. 1. Pp. 47-68.

- Sarkarati, Bahman. (1992/1371SH). *Bonyān-e Asātūrī-ye Hamāsr-ye Melli-ye Īrān*. Tehran: Bonyād-e Šāhnāme-ye Ferdosī.
- Saljoughi, Zahra and Asgar Salahi. (2015/1394SH). “Barrasī-ye Tatbīqī-ye Dāstān-e HābīlvaQābīlbāDāstān-e Samfonī-ye Mordegān”. *The 10th International Conference for the Promotion of Persian Language and Literature*.
- Segal, Robert Alan. (2010/1389SH). *Ostūre (Myth: a very Short Introduction)*. Tr. by FarideFarnoudfar. 2nd ed. Tehran: Basirat.
- Tafazzoli, Ahmad. (1975/1354SH). *Mīnū-ye Xerad*. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Iran.
- Talebian, Yahya and et al. (2007/1386SH). “Jedāl-e Xeyr o Šar: Darūn-māye-ye Šāhnāme-ye Fedowsīva Kohan-olgū-ye Revāyat”. *Majale-ye Dāneškade-ye AdabiyātvāOlūm-e Ensānī-ye Mašhad*. No. 158. Pp. 101-116.
- Vakili, Shervin. (2009/1389SH). *Ostūre-šenāsi-ye Pahlevānān-e Īrānī*. 1st ed. Pazine.
- Yaštā, (1999/1377SH). Tr. by Ebrahim Pourdavoud. 1^{sh} ed. Tehran: Asatir.
- Yavari, Houra. (1995/1374SH). *Ravān-kāvivaAdabiyāt: do Matn, do Ensān, do Jahān*. Tehran: Našr-e Tārīx-e Īrān.
- Yekta, Elham. (2005/1384SH). *Aazaltā Abad: Darūn-kāvī-ye Romān-e Samfonī-ye Mordegān*. Tehran: Qonoos.

The Analysis of Characters and Mythological Concepts in *Symphony of the Dead*

^{*}Soheilā Sheykhloo

Ph D. Candidate of Persian Language and Literature, IAU, Science & Research Branch

^{**}Hamidrezā Ardestāni Rostami

The Associate Professor of Persian Language and Literature, IAU, Dezful Branch

^{***}Esmāeel Āzar

The Associate Professor of Persian Language and Literature, IAU, Science & Research Branch

One of the components in Persian novels is the use of mythological-archetypal elements and themes. In the present article, by using a descriptive-analytical method, an attempt has been made to study the mythological components in *Symphony of the Dead* of Abbas Maroufi. The author has deliberately used myths which indicates his awareness of the myths and symbols of Iran and the world, and religious, national and ethnic culture. The main theme of the novel is murder and fratricide, and is nurtured by the myth of Abel and Cain, but Maroufi has used various myths that can be divided into three categories: the myths of Shahnameh (Siyāvash, Iraj, Bijan and Manijeh etc.), mythical animals (phoenix, crow, wolf, butterfly, fish) and mythological concepts (creation, dualism, catharsis, mandala, plant animism, etc.). These concepts cover a very wide range of topics, so in the present article, only the concepts that have been less addressed in other studies are considered.

Keywords: Mythological Criticism, Archetypal Criticism, Novel, *Symphony of the Dead*, Abbas Maroufi.

*Email: s.sheykhloo@icloud.com

**Email: H_ardestani_r@yahoo.com

***Email: drazar.ir@gmail.com

Received: 2021/07/11

Accepted: 2021/09/24